**مدت: 5/40 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در بیاناتی بود که اثبات می‌کند عقل لایحکم أو لایدرک وجوب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

بیان دوم بیان مقدس اردبیلی رضوان الله علیه بود که یک تتمه‌ای دارد که دیروز عرض نکردیم، حق کلام ایشان اداء بشود. ایشان به این استدلال فرمود که عقل ما یدرک أو یحکم به امری که این امر که مدرک عقل است قابل اجتماع نیست با آن مدرک که وجوب امر به معروف و نهی از منکر باشد. عقل فرمود تجویز می‌کند که در مواردی که خدای متعال امر فرموده به دیگران که کاری را انجام بدهند تجویز می‌کند که بر ما لازم نباشد نسبت به او امر کنیم، این را تجویز می‌کند. این تجویز عقل این مطلب را که شما جایز است امر نکنید، سازگار نیست با این که مدرک دیگری داشته باشد و آن این است که واجب است امر بکنی. یا مواردی درک می‌کند قبح امر کردن ما را. خب با این که درک می‌کند قبح امر کردن ما را، چطور می‌شود مُدرک دیگری در کنار همین داشته باشد که واجب است امر. پس امر هم باید قبیح باشد انجام دادن آن و هم باید واجب و حسن باشد انجام دادن آن.

بنابراین چون وقتی به وجدان عقلی‌مان مراجعه می‌کنیم این مُدرک را می‌بینیم و وجدان می‌کنیم از این می‌فهمیم که آن مدرک دیگه نیست، آن مدرک برای عقل ما وجود ندارد. بعد خود ایشان ... این قسمتی که دیروز نگفتیم این قسمت بود؛ می‌فرماید فی الجمله ما بعضی از مواد و افعال را قبول داریم که در آن‌ها عقل حکم می‌کند شما هم باید امر کنی. اما این‌ها یک مواد خاص و ویژه هستند نمی‌توانیم مطلق موادی که خدای متعال امر فرموده یا نهی فرموده به دلیل عقلی بگوییم دلیل عقلی داریم. نه، مطلق موارد دلیل عقلی نداریم. یعنی دلیل بر این که دلیل عقلی نداریم به همین بیانی که گفتیم. می‌فرماید:

«نعم يمكن أن قد يجد العقل حُسن الأمر و النهي لخصوص مادةٍ، لا لكونه مأموراً به و منهياً عنه فقط، مثل أن أمر الشارع بانقاذ الغريق، و نهى العقل عن إحراق النفس و هلاكها، فأراد الشخص المأمور و المنهي خلاف ذلک.»

خب همان طور که شارع فرموده «انقذ الغریق» ایشان می‌فرماید در این مورد عقل آدم هم می‌گوید می‌بینی یک آدم، یک مؤمنی دارد غرق می‌شود عقل آدم هم می‌گوید که نجاتش بده اگر می‌توانی. همان طور که شارع فرموده قتل نفس، اهلاک نفس، آتش زدن نفس یعنی جسم این‌ها اشکال دارد، حرام کرده عقل آدم هم می‌گوید اهلاک نفس درست نیست، قبیح است. یک جاهایی این جوری من قبول دارم ایشان می‌فرماید اما این که هر چی شارع امر کرده، هر مأمورٌبه شرعی و هر منهیٌ عنه شرعی بگوییم آن جا هم عقل چنین حکمی را دارد این تمام نیست.

بعد کلام‌شان را ادامه می‌دهند مطالبی دارند این جا و می‌فرمایند این که بعضی گفتند عقلیٌ و شرعی مثلاً در عبارت دروس یا ذکری فرموده که این واجب است و وجوبش عقلیٌ و شرعی، ایشان می‌گوید مقصودش همین است که ما می‌گوییم نه این که هم عقل حکم می‌کند همه جاها، هم شرع حکم می‌کند همه جاها. نه عقلیٌ و شرعیٌ یعنی به حسب بعض مواد فقط شرعی است و عقلی دیگه نیست. به حسب بعض مواد هم عقلی است و دیگه آن جاها ممکن است شرعی اصلاً نباشد یا نیست پس مقصود ایشان آن عبارت را این جور معنا می‌کند. حالا دیگه این‌ها مطالبی است که مربوط به فقهاء و این‌ها است که مربوط به بحث نیست که حالا ما وارد آن فرمایشات ایشان بشویم.

خب این فرمایش این محقق بزرگوار که عرض کردیم مناقشه‌ای که ما نسبت به فرمایش ایشان داریم این است که تمام جاهایی که شارع امر کرده و نهی فرموده است بما أنّه البته مأمورٌ به و منهیٌ عنه، نه بما أنّه فعلٌ حسن. نه بما أنّه مأمورٌ به و منهیٌ عنه من الله تبارک و تعالی گفتیم آن جا عقل حکم می‌کند به این که اگر می‌توانی باید جلوی این را بگیری که بی‌احترامی به مولی است و حق مولی این است که انسان نگذارد بی‌احترامی نسبت به او بشود. این یجده عقلنا و لایجوّز آن چه که ایشان فرموده این جا عقل تجویز می‌کند که شما حرف نزنی، نه تجویز نمی‌کند. بله بما أنّه حسنٌ لولا امر شارع بله ممکن است بگوییم تأیید می‌کند دیگه لزومی ندارد شما هم امر بکنی. اما بما أنّه مأمورٌ به و منهیٌ عنه که آن که مقصود فقهاء هم هست همین است که می‌گویند امر به واجبات واجب است، نهی از محرمات واجب است، این را می‌گویند. پس بما أنّه مأمورٌ به و منهیٌ عنه یجد عقلنا که باید چه کار کنیم؟ تجویز نمی‌کند و قبیح هم نمی‌شمارد در آن جا. بله صیغه امر بما أنّه صیغه امر ممکن یک جا قبیح باشد بگوید حق نداری امر بکنی ولی جلوی آن را بگیرد. فلذا عرض کردیم که حکم عقلی داریم، منتها حکم عقلی برای عنوان امر و نهی نیست به عنوان جامع بین این‌ها است. حالا یک جایی هم راهی جز امر و نهی نداشته باشد قهراً از این راه باید رفت.

سؤال: ؟؟؟

جواب: دیگه العقل ببابک و عندک. دیگه این جا این ضروریات است می‌گوید به وجدان عقلی مراجعه کن ببین چنین چیزی... همان حرف‌های صاحب جواهر در این قسمت. همان فرمایشی که صاحب جواهر داشت آن تقریب اول در این قسمت که شما... انسان به مدرکات عقل عملی خودش علم حضوری دارد. شما مراجعه کن به نفس شریف و عقل شریف‌تان ببینید که آیا چنین چیزی را در می‌یابید یا نه؟ می‌ّبینید تجویز می‌کنند. چه اشکالی دارد، اجتماع نقیضین لازم می‌آید؟ ارتفاع نقیضین لازم می‌آید؟ یا قبحی لازم می‌آید؟ چی لازم می‌آید؟ می‌بیند که نه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن جا آن درسته آن مطلب یعنی این بیان دیگر که می‌گفتیم یعنی آن بیان دیگر که این جور واجبات و محرمات این‌ها از مصالح و مفاسد کشف می‌کنیم. اما این که آخرتش حتماً خراب بشود می‌گوید از کجا شما جزم دارید. شاید خدای متعال می‌بخشد، شاید مشمول شفاعت می‌شود. شاید خدا اذن داده باشد نسبت به آن که بعضی چیزها را شما نکنید این کارها را. یعنی آن اشکال‌هایی که کردیم دیگه آن‌ها سر جای خودش باقی است دیگه. همان حرف‌ها همان حرف‌ها است.

و اما بیان سوم:

بیان سومی بیانی است که عده‌ای از بزرگان فقهاء و متکلمین این بیان سوم را دارند.

بیان آن‌ها یک قضیه منفصله مانعة الخلو است و می‌گویند اگر امر به معروف و نهی از منکر وجوبش مدرک عقلی باشد یا محکومٌ به عقلی باشد اگر این باشد یک تالی فاسد دارد و آن تالی فاسدش این است که باید هیچ معروفی در عالم متروک واقع نشود و هیچ منکری در عالم انجام داده نشود و بما این که ما می‌بینیم عالم پر از ترک واجبات و انجام محرمات است پس معلوم می‌شود این مدرک عقلی نیست.

خب این قضیه شرطیه یک ملازمه‌ای دارد ایجاد می‌کند؛ می‌گوید اگر این مدرک عقلی باشد یا محکومٌ به عقلی باشد این باید عالم خالی از انجام واجبات نباشد و عالم باید شاهد انجام محرمات نباشد. ارتفع المحرمات و تحقق الواجبات، چرا، چه ملازمه‌ای بین این دو تا هست؟

وجه ملازمه در این بیان این است که می‌گویند اگر این وجوب عقلی باشد، مدرک عقلی باشد، توی مدرک‌های عقلی، حسن‌های عقلی فرقی بین فاعل و فاعل نیست؛ خدا و غیر خدا فرق نمی‌کند. ظلم قبیح است فاعل این ظلم بنده باشم یا خدای متعال باشد. عدل حسن است فاعلش بنده باشم یا خدای متعال باشد. امور عقلی این چنینی است. پس بنابراین اگر شما می‌گویید این مدرک عقل عملی است مما ینبغی أن یفعل است خب پس بنابراین خدای متعال هم باید امر بفرماید، باید نهی بفرماید چون وجوب امر کردن، وجوب نهی کردن می‌گویید عقلی است. این مقدمه أولی.

خب خدای متعال امر بخواهد بکند... امر یعنی چی؟ امر یعنی وادار کردن. خب اگر متعال وادار کند... اگر وادار نکند که فاعل قبیحی می‌شود، اگر وادار کند، می‌شود خدا کسی را وادار به امری بکند و آن کار محقق نشود؟ خب محقق خواهد شد. پس معلوم می‌شود این امر به معروف و نهی از منکر بر خدای متعال... این وجوب عقلی ندارد چون اگر وجوب عقلی دارد یا خدا این وجوب را انجام می‌دهد یا نمی‌دهد؛ اگر ندهد که جلّ و تقدّس از این که خدای متعال فاعل قبیح باشد، اگر انجام می‌دهد که می‌دهد اگر روی وجوب عقلی داشت انجام می‌داد خب اگر می‌دهد خب پس تخلف ناپذیر است. خدا امر بکند کسی را بر انجام واجبات می‌شود تحقق پیدا نکند و خدا اگر منع کند و جلوگیری کند از انجام محرمات می‌شود آن محرمات تحقق پیدا کند؟ نه. پس این که حالا در عالم می‌بینیم ترک واجبات دارد می‌شود یا انجام محرمات دارد می‌شود معلوم می‌شود خدا جلوی آن را نگرفته، امر نکرده، نهی نکرده، جلوی آن را نگرفته. جلوی آن را که نگرفته کشف می‌کند از این که وجوب ندارد چون اگر وجوب داشت نمی‌شد خدا انجام نداده باشد.

سؤال: ؟؟؟امر خدای متعالی تشریعی است نه تکوینی.

جواب: امر تشریعی‌اش را که کرده این یک چیز دیگری است. این این است که جلوی آن را بگیر. این امر به معروف و نهی از منکری که این جا می‌گوییم و الا امر تشریعی‌اش را که در کتاب و سنت بیان فرموده است.

این فرمایشی است که علامه به این استدلال فرموده و سید مرتضی به این استدلال مثلاً فرموده و غیر واحدی از بزرگان معقول و منقول. این یک بیان.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: نه، این امر به معروفی که این جا می‌گوییم نیست. این جا یعنی وادارش باید کرد. حالا فعلاً استدلال داریم می‌گوییم بعداً ان شاء الله مناقشات....

این یک بیان. بیان دوم...

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: چطور وارد است؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: ببینید این جا داریم این جور می‌گوییم، می‌گوییم آن موضوع وجوب عقلی در باب امر کردن و وادار کردن است. آن که بر خدای متعال به حسب ادله کلامی تکلیف بکند، تکلیف کردن است نه وادار کردن است. فلذا آن که در کتاب و سنت است آن تکلیف کردن است. این که این جا گفته می‌شود کتاب امر به معروف و نهی از منکر حالا این‌ها ادعا دارند این جور می‌کنند، این جا تکلیف کردن نیست این جا وادار کردن است فلذا مرتبه اولش حالا آن را بگذارید کنار مال قلب. مرتبه اولش لسان است با لسان اگر نشد بزن. اگر نشد جرح وارد کن، وادارش کنی انجام بدهد. این جا این است ولی آن تکلیف خدای متعال تکلیف است.

بیان بعدی که حالا خواستید بیان چهارم قرار بدهید یا بیان آخری از همین سوم قرار بدهید و آن این است که می‌گوید آن تالی فاسد این نیست که اگر مدرک مدرک عقلی باشد لازم می‌آید در خارج حرامی محقق نشود و واجبی ترک نشود، نه. این است که اگر این واجب عقلی باشد لازم می‌آید الجاء و الجاء با تکلیف ناسازگار است و حال این که عقلاً و شرعاً مسلّم است که خدای متعال تکلیف دارد.

توضیح مطلب:

خب تکلیف که خدای متعال دارد تکلیف چیه؟ این است که شما این کار را به اختیار انجام بدهی، خودت انتخاب کن انجام بده. خدا اگر می‌فرماید صلّ یعنی نماز را انتخاب کن و انجام بده. صم یعنی صوم را انتخاب کن و انجام بده. و هکذا محرمات؛ اگر می‌فرماید غیبت نکن یعنی غیبت کردن و غیبت نکردن هر دو در اختیار شما است، اختیار کن غیبت نکردن را و هکذا. اصلاً تکلیف خواستن فعل اختیاری است یا خواستن ترک فعل اختیاری است، این باب تکلیف است. حالا اگر این امر به معروف و نهی از منکر واجب عقلی باشد همان جور که گفته شد وجوب عقلی اگر باشد که خدا و غیر خدا فرق نمی‌کند. امر و نهی هم که این جا به معنای حمل کردن و وادار کردن است. خب اگر حالا خدای متعال... کسی نماز نخواند بگوییم بر خدا هم واجب است او را وادار کند، وادار کردند خدا مساوی است با چی؟ با الجاء و اضطرار. پس دیگه آن نمی‌تواند تکلیف را بالاختیار انجام بدهد. وقتی نمی‌تواند تکلیف را بالاختیار انجام بدهد پس وجوب ندارد. پس الجاء لازم می‌آید، الجاء هم با تکلیف ناسازگار است. این هم یک بیان آخری است که متأسفانه در بیان بزرگان که حالا می‌خوانیم این دو تا خلط شده با هم. آن یک بیانی است ربطی به این ندارید، این یک بیانی است ربطی به آن ندارد. آن یک محذوری است جدا، این هم یک محذوری است جدا.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، روی دیگر هم از آن نیست. چون این روی مسأله الجاء تکیه می‌کند. آن به یک واقعیت خارجی دارد توجه می‌کند. ببینید آن به یک واقعیت خارجی دارد توجه می‌کند می‌گوید اگر وجوب عقلی داشت در عالم خارج باید ترک واجبات دیده نشود، انجام محرمات باید دیده نشود. این به این کار دارد نه به یک مسأله عقلی، به این کار دارد، به این واقعیت کار دارد مثل این که می‌گوییم ادّل الشیء بر وقوع شی است. می‌گوید خارج را نگاه کن، شما ممکن نیست خلق انسان... خب نگاه کن مگر این‌ها آدم نیستند خب پس خلقش کن. این جا همین است می‌گوید آقا اگر امر به معروف و نهی از منکر وجوبش عقلی باشد این ملازمه دارد با این که یا خدا استجیر بالله، معاذ الله فاعل قبیح باشد یا در خارج این‌ها دیده نشود.

سؤال: یعنی چه؟

جواب: یعنی این انجام محرمات دیده نشود، ترک واجبات در خارج دیده نشود و حال این که دیده می‌شود.

سؤال: همان بیان اول را می‌فرمایید؟

جواب: آره این بیان اول است.

سؤال: بیان دوم؟

جواب‌: در بیان دوم این است که الجاء لازم می‌آید و الجاء با تکلیف ناسازگار است و حال این که تکلیف امرٌ قطعیٌ من الشریعة کلاماً واجب است بر خدا و امر قطعی است. پس این اشکال عقلی دارد ما به خارج هم کار نداریم، ذهن‌مان را به خارج نمی‌بریم با مباحث عقلی فقط درگیری داریم می‌گوییم این با این امر عقلی ناسازگار است، این هم بیان دوم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: به الجاء آن کار داریم نه به این که واجبات، به الجاء.

بیان سوم این است که ....

سؤال: ؟؟؟

جواب: بیان سوم برای این بیان عقلی.

این بیان سوم که حالا خواستید این را قرار بدهید پنجم، خواستید قرار بدهید سوم همین. علت این‌ که این‌ها را این جوری ما عرض می‌کنیم این است که این آقایانی که این استدلال‌ها را دارند این‌ها را مشوش است کلام‌شان، این‌ها را مخلوط کردند، این‌ها را از هم مرزهایش را جدا نکردند.

این بیان سوم هم که حالا توی عبارت و علامه این عبارات بزرگان که ما دیدیم نیست ولی قابل بیان است این بیان سوم هم طبق.... و آن این است که از وجوب مدرک عقلی بودن لازم می‌آید عدم مدرک عقلی بودن. و چیزی که از وجودش عدمش لازم بیاید آن شیء قابل تحقق نیست.

حالا چطور این جا از وجودش عدمش لازم می‌آید؟ اگر خدای متعال بگوییم که ... خب کسی که نماز نخواند می‌گوید خدای متعال چرا باید امر به معروف و نهی از منکر بکنیم؟ چون امر کرده، چون تکلیف کرده و این دارد تکلیف را انجام نمی‌دهد عقل می‌گوید که چی؟ می‌گوید وادارش کن. وادار کردن خدای متعال اضطرار و الجاء ایجاد می‌کند. اضطرار و الجاء که ایجاد شد پس دیگه تکلیف نیست، تکلیف که نبود فلسفه این که باید وادار کند از بین می‌رود. پس بنابراین از وجودش چی لازم می‌آید؟ عدمش لازم می‌آید. خدا چرا باید وادار کند، چون گفتی صلّ. این وادار کردن باعث می‌شود که نتوانی بگویی صل، صل نداشته باشی. صلّ که نداری پس وادار هم نباید بکنی. از وجودش عدمش لازم می‌آید. بنابراین با این بیان هم گفته می‌شود مدرک عقلی نیست. و لک این که شما بفرمایید برهان‌تان را این جوری ترتیب بدهید بگویید اگر این مدرک عقلی باشد یا محکومٌ به عقلی باشد لزم محاذیر و لزوم که باطل است فالمقدم مثله که این مدرک عقلی باشد. اما محاذیری که لازم می‌آید چیه؟ سه تا است؛ یک، دو، سه. یا محذور این که خلوّ الخارج من المعاصی... عنوان جامع بگویید؛ خلوّ الخارج من المعاصی حالا چه ترک واجبات چه انجام محرمات. این لازم می‌آید و حالا که این نیست. أو لزوم الجاء که منافی با تکلیف است. سه، از وجود این مدرک عدمش لازم می‌آید، این هم محذور سوم است. این محاذیر لازم می‌آید.

خب این جا اشکال شده، خود این بزرگان یک اشکالی را این جا طرح کردند، گفتند این بیان شما حالا بیان یکم و دوم و سوم که در کلمات نیست. بیان یک و دو. گفتند خب اگر این چنینی است امر به معروف و نهی از منکر بر انسان هم اگر واجب باشد همین مشکل لازم می‌آید ولو وجوب شرعی باشد عقلی نباشد. خب وجوب شرعی امر به معروف و نهی از منکر همین لازمه و همین مفاسدی که شما می‌گویید یعنی آن مفسده أولی را دارد. چرا؟ برای خاطر این که خدا واجب کرده ما امر به معروف و نهی از منکر کنیم. پس وقتی آن جاهایی که ما امتثال می‌کنیم امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم، آن جاهایی که انجام می‌دهیم خب باید وادار کنیم، وقتی وادار کردیم آن فعل انجام می‌شود. و حالا این که ما می‌بینیم خیلی جاها امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم به مقصد نمی‌رسیم. دیگه معنای امر که فرق نمی‌کند، معنایش وادار کردن است دیگه، چه امر و نهی کنیم بر خدا، چه امر و نهی بر دیگران. امر و نهی یعنی وادار کردن. خب اگر به من خدا واجب فرمود وادار کن شخص را بر نماز خواندن، وادار کن بر غیبت نکردن، خب چی می‌شود این جا؟ باید وقتی ما امر به نماز می‌کنیم، وادار می‌کنیم نماز محقق بشود و حال این که خیلی جاها امر می‌کنیم، نهی می‌کنیم؟ نه چنین چیزی نیست. پس این اشکال ....

«لایقال هذا واردٌ علیکم فی وجوبهما علی المکلف»

این اشکال بر خودتان هم در وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر مکلف وجوباً شرعیاً این لازم می‌آید.

«لأنّ الامر هو الحمل» بالاخره «و النهی هو المنع و لا فرق فی اقتضاء الحمل و المنع الالجاء بینما اذا صدر من المکلف أو من الله تعالی»

سؤال: ؟؟؟

«و ذلک قولٌ بابطال التکیلف»

آن جا وقتی پس بنابراین شما الجاء می‌کنید پس بنابراین آن دیگه به اختیار ندارد دیگه. وقتی اختیار ندارد پس خدا باز تکلیف نسبت به او ندارد، الجاء لازم می‌آید یا آن اولی لازم می‌آید که باید واقع در خارج این جور نباشد که واقع نشود و حال این که می‌بینیم واقع این جور نیست،‌ واقع هست که واقع نمی‌شود. وقتی امر به صلات می‌کنیم....

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه فرقی نمی‌کند. چون تفصیلی که شما می‌دهید درست نیست چون وادار کردن اگر وادار کردن یعنی کاری بکنیم که این عمل ناخود آگاه بدون اختیار او از او سر بزند. آخه این‌ها وادار کردن را این جور معنا کردند دیگه. وادارش می‌کنی یعنی چه کارش می‌کنی؟ یعنی کاری می‌کنی که آن عمل یا آن ترک بدون اختیار او از او صادر می‌شود، سر می‌زند از او. خب اگر این جوری است،‌ اگر امر معنایش این هست و نهی معنایش این است خب حالا وجوب شرعی داشته باشد، عقلی نداشته باشد، این آقایی که ممتثل است این را، آدم باتقوایی است، عادلی است می‌گوید خدا امر به معروف را بر من واجب کرده و می‌خواهم وادار کنم. حالا این آقا که دارد وادار می‌کند قهراً پس آن فعل باید محقق بشود دیگه در واجباتش، آن معصیت هم باید محقق بشود در محرماتش چون دارد کاری می‌کند که آن فاعل سر بزند از او یعنی دارد کاری می‌کند که آن فاعل نتواند انجام بدهد بلا اختیارٍ. پس حرامِ نباید محقق بشود، واجبِ هم نباید ترک بشود و حال این که در خارج می‌بینیم خیلی جاها امر به معروف هم می‌کنند، نهی از منکر می‌کنند اما به مقصود نمی‌رسند. آن واجب انجام نمی‌شود، آن محرّم هم ترک نمی‌شود. این مال اول. و هم چنین آن الجاء. خب اگر وادار کردن است پس این نمازی که فرض کن با امر ما و نهی ما این ما داریم وادارش می‌کنیم یعنی به طور الجاء و اضطرار و بدون اختیار او نماز دارد از او سر می‌زند، این نمازی که از او دارد سر می‌زند تکلیف نمی‌شود روی آن باشد. چون با اختیار همراه نیست، اضطرار است، تکلیف نمی‌شود روی آن گذاشت. پس الجاء است و با تکلیف ناسازگار است.

اگر دقت بکنید این جا همان اشکال قبلی هم لازم می‌آید؛ یعنی اشکال سوم. چرا؟ چرا خدا می‌فرماید امر بکن نهی بکن؟ برای این که آن واجب را انجام بده، آن تکلیف را انجام بده. این جا که اضطرار می‌شود تکلیف نمی‌تواند بکند، تکلیف که نکرد پس فلسفه امر و نهی هم از بین می‌رود. یعنی اگر دقت بکنیم این نقض هم به بیان اول، هم به بیان دوم، هم به بیان سوم ولو امر و نهی وجوبش شرعی باشد وارد است. هر جور شما دفع می‌کنیم اشکال را عن الوجوب الشرعی ما همان جور اشکال را دفع می‌کنیم عن الوجوب العقلی. این حاصل لایقال و اشکال است.

جوابی که این بزرگان دادند این است که حمل یک معنا دارد ولی تحقق خارجی آن به حسب افراد مختلف می‌شود. وادار کردن عبد و بنده بیش از این نیست که بگوید و زور بیاورد اما دیگه تصمیم که نمی‌تواند ایجاد کند در نفسش. پس وادار کردن عبد به الجاء نمی‌انجامد چون آن دیگه در اختیار انسان نیست. چون نماز باید چه کار کند؟ رکوع، سجده، قرائت با نیت، بدون نیت که نماز نیست. نماز صحیح لااقل نیست اعمی هم بشوید. پس بنابراین وادار کردن به حسب فاعلش منطبقٌ علیه آن مختلف می‌شود. در مورد خدای متعال می‌تواند نیت‌ها را هم بالالجاء و الاجبار، او قدرت دارد. می‌تواند، پس آن جا الجاء درسته. اما در مورد عبد الجاء درست نیست، نمی‌شود، قابل تحقق نیست. بنابراین فرق است بین این دو تا. در مورد خدای متعال لازم می‌آید اما در مورد این‌ها لازم نمی‌آید. می‌فرماید که:

«لا نسلم أنه يلزم الإلجاء، لأنّ منع المكلف لا يقتضي الامتناع»

مکلف اقتضای امتناع را ندارد.

«أقصى ما في الباب أن يكون مقرباً»

نزدیک می‌کند شخص را، تشویق می‌کند، نزدیک می‌کند به انجام عمل یا ترک حرام.

«و يجري مجرى الحدود في اللطفية»

امر و نهی بنده مثل اجرای حدود است در این که آن هم لطف است و مقرب است. وقتی کسی را حد بر او جاری می‌کنند چون یک حرامی را انجام داده این مقرب به این است که دیگه بعد از آن این کار را نکند. این امر و نهی هم همان کار انجام می‌دهد. آن جا که الجاء ایجاد نمی‌کند بعدش دوباره می‌تواند برود. این قدر آدم‌ها هستند حد جاری می‌شود دوباره می‌روند همان کار را انجام می‌دهند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه توی تعبدیات هم همین جور است. روزه نگرفته آوردند شلاقش می‌زنند که بار اول می‌ّبرند تعزیر می‌شود، بار دوم روزه می‌خورد می‌برند تعزیر می‌شود. بار سوم می‌برند روزه خورده تعزیر می‌شود، بار چهارم به فتوای عده‌ای که توی عروه هم هست یُقتل. خب حالا یا در باب خصوص صوم این چنینی است یا در مطلق تعزیرات بعضی استفاده کردند همین جور است اگر سه بار کسی تعزیر شد در بار چهارم یقتل. بعضی‌ها هم گفتند بار سوم دیگه یقتل. بار اول و دوم تعزیر، سوم یقتل. خب این، اما روزه... بعد می‌بینی این چیزها... مثل داعی بر داعی می‌شود مثل کسی که پول می‌گیرد و نماز می‌خواند، نماز استیجاری. داعی بر داعی درست می‌کنند این جا هم همین جور است. می‌گوید اگر نکنیم این جور می‌شود پس داعی الهی در قلبش حادث می‌شود که نماز را برای خدا بخوانیم.

خب این هم این جوری خواستند جواب آقایان. پس بنابراین این استدلالات، این قضیه این قیاس استثنایی که با آن استدلال شده که اگر این مدرک عقلی یا محکومٌ‌به عقلی باشد لَزِم المحاذیر. و چون محاذیر باطل است پس بنابراین... بیان ملازمه را گفتیم، چطور اگر این جور باشد لزم این‌ها، یکی از این‌ سه تا. بطلان این‌ها هم که واضح است پس بنابراین که این مدرک عقلی باشد باطل است.

این برهان فرقش با آن دو برهان یک و دو این است که این اثبات می‌کند یعنی آدم با این برهان اگر تمام باشد عقلش درک می‌کند که این اصلاً شدنی نیست در عقول هیچ کس نمی‌شود چنین مدرک عقلی باشد. اما برهان اول این جوری نیست. در برهان می‌گوید من به وجدانم من درک نمی‌کنم پس من از ناحیه عقل باعثی ندارم. اما توی عقول پیامبر هم نیست این؟

برهان دوم هم همین بود. این که عقل من تجویز می‌کند پس نمی‌شود. اما این برهان سوم می‌گوید این اصلاً محذور دارد فلذا این اگر تمام بشود از حیثی امکن است از آن بیان اول و مثلاً دوم.

سؤال: ؟؟؟؟‌قبح ظلم همین استدلال می‌آید این جا چه جوابی داریم بدهیم. ؟؟؟؟ چون عقل حکم می‌کند ظلم قبیح است؟؟؟

جواب: اما خدا باید جلوی آن را بگیرد؟

سؤال: بله.

جواب: نمی‌‌گیرد. از چه بابی؟ از نهی از منکر؟ بله می‌گوید نهی از منکر بر خدا واجب نیست در همان ظلم. چرا؟ چون اگر ظلم، نهی از ظلم، نهی از منکر یعنی منع از تحقق ظلم بر خدا لازم باشد لازم می‌آید احد المحاذیر؛ یا باید بگوید ظلمی در عالم نشود یا خدا نعوذ بالله فاعل قبیح باشد. یا الجاء لازم می‌آید و تحریم دیگه معنا نداشته باشد، یا از وجودش عدمش لازم می‌آید. الکلام الکلام، در ظلم هم همین است. منتها شما باید جاهای دیگر را اشکال کنید و الا این نقض وارد نیست، آن جا ملتزم است می‌گوید بله.

سؤال: عقل خودش مستقلاً ظلم موجب حکم؟؟

جواب: حکم نه، تکلیف عرض کردم. ببینید تکلیف؛ حرام کردن، واجب کردن باب آن غیر از امر به معروف و نهی از منکر است در نظر این آقایان.

خب گفتیم این آقایان در مقام بیان استدلال کلام‌شان مشوش است و این‌ها را با هم خلط کردند. حالا عبارت علامه را در منتهی توجه بفرمایید از باب نمونه، فرموده:

«لو وجبا بالعقل...»

یعنی اگر امر به معروف و نهی از منکر بالعقل واجب باشد؛

«لما ارتفع معروفٌ و لما وقع منكرٌ...»

این چه بیانی است؟ این همان بیان اول است دیگه.

«أو كان اللّه تعالى مخلاّ بالواجب...»

یا باید بگوییم خدا مخلّ به واجب است یا باید اگر مخلّ به واجب نیست دیگه حرامی در خارج محقق نشود و واجبی ترک نشود.

«و التالي بقسميه باطل، فالمقدّم مثله.»

این خود قیاس استثنایی.

«بيان الشرطيّة:...»

حالا چه ملازمه‌ای است بین مقدم و تالی؟ می‌فرماید:

«بيان الشرطيّة: أنّ الأمر بالمعروف هو الحمل على فعل المعروف...»

امر به معروف یعنی امر کردن وادار کردن بر انجام معروف.

«و النهي عن المنكر هو المنع منه...»

این است که منع کنی، جلوی تحقق منکر را بگیری.

«فلو كانا واجبين بالعقل...»

حالا این دو تا اگر واجبین بالعقل باشند؛

«لكانا واجبين على اللّه تعالى؛ (چرا؟) لأنّ كلّ واجبٍ عقليّ فإنّه يجب على كلّ مكلّف من حصل فيه وجه الوجوب...»

هر که، خدا و غیر خدا فرقی نمی‌کند، وجه وجوب وقتی در او بود که این عاقل است، مختار است و عقل دارد می‌گوید این لاینبغی صدوره من الفاعل المختار.

«و لو وجبا على اللّه تعالى...»

حالا اگر این امر به معروف و نهی از منکر بر خدا به حسب حکم عقل واجب باشد؛

«لزم أحد الأمرين»

یکی از این دو امری که گفتیم لازم می‌آید.

«و أمّا بطلانهما فظاهرٌ»

حالا چرا این تالی‌ها باطل هستند؟

«أمّا الثاني؛ (که خدا اخلال به واجب بکند) فلأنّه تعالى حكيم لا يجوز عليه الإخلال بالواجب. و أمّا الأوّل؛ فلأنّه يلزم الإلجاء...»

اول چی بود توی عبارت؟ این بود که «لما وقع منکرٌ و لم ارتفع واجبٌ» این بود. ولی استدلال به الجاء می‌کند و حال این که اگر آن باشد الجاء نمی‌خواهد می‌گوید آن خلاف واقع است، توی عالم داریم نگاه می‌‌کنیم پر است. احتیاجی به الجاء نداریم. آن جا تالی را آن مطلب قرار می‌دهد، در مقام می‌آید به الجاء تمسک می‌کند با این که آن نه دیگه امر خارجی است، چشم‌هایت را باز کن ببین واقعی نیست. پس بنابراین این جا ما جدا کردیم گفتیم آن خودش یک برهانی است برای خودش، کاری به الجاء ندارد. الجاء هم یک برهان دیگری است، یک دلیل آخری است که لازم می‌آید و این که از وجودش عدمش هم لازم می‌آید بیان دیگری است.

بله «و اما الاول فلأنّه یلزم الجاء و هو ینافی التکلیف» این فرمایش بزرگان است تا ببینیم این استدلال تمام است یا نه، فردا ان شاء‌الله. و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه**